

سیمای مرگ در اشعار بدر شاکر سیاب

* دکتر جمشید باقرزاده

** سمیه عباسی

چکیده :

مرگ از مهمترین مسائلی است که فکر بشر را به خود مشغول کرده است. بدرشاکر سیاب^(۱) یکی از شاعران معاصر عراقی است که بارها در دیوان خود به این مسأله پرداخته است. تردیدی نیست که زندگی سیاب سراسر رنج و محنت بوده است. با وفات مادر و سپس مادر بزرگ، جدایی از پدر و گرایش‌های رمانتیک حاکم بر ذهن شاعر، مرگ در نزد او تصویری وحشتناک به خود می‌گیرد. مفهوم مرگ در نزد سیاب در ابتدا در مرگ خود یا مادرش خلاصه می‌شد اما بعد از اینکه به حزب کمونیست پیوست، مرگ را عموماً در مرگ دیگران مشاهده می‌کرد. او در این مرحله از تسلیم در برابر مرگ خوداری می‌کرد و به رستاخیز و جاودانگی بعد از مرگ ایمان داشت. در مرحله ی آخر از زندگی اش به خاطر بیماری، اشعارش بیشتر از هر دوره ی دیگر بوی مرگ می‌داد.

واژه های کلیدی : مرگ، زندگی، سیاب، اندوه

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد کرمانشاه

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۹/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۱۱/۷

یکی از اساسی ترین مسائل انسانی که همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده، مسأله مرگ است، که مکاتب فلسفی، ادبی و هنری معاصر نیز از آن غافل نبوده اند و تلاش کرده اند از زاویه ی دید خود بدان بپردازند و راز آن را بگشایند. در ادبیات معاصر عرب، مرگ نتوانسته است انسان را از اندیشیدن درباره ی زندگی باز دارد و او را تسلیم ناامیدی و آشفتگی نماید بلکه خود تبدیل به انگیزه ای قوی برای تداوم زندگی و مقاومت در برابر هر آنچه که او را از ادامه ی حرکت باز می دارد شده است. (مفیدقمیحه، ۱۹۸۱: ۳۸۰) مرگ در نگاه اول نوعی زوال و نیستی را به همراه دارد این حس به علت عدم شناخت انسان درباره ی دنیای بعد از مرگ است. بیشتر کسانی که از مرگ می هراسند و همواره از آن به وحشت می افتند دوستداران زندگی هستند و بر این باورند که مرگ ویران گر زندگی است و سیّاب یکی از همین خیل است.

او از آغاز سرودنش اصل این اندیشه را بطور کامل درک می کند و هرگز نمی تواند آن را از صفحه ی ذهن خود پاک کند؛ به عبارت دیگر از همان زمان که فهمیدن در او شکل می گیرد خود را ملازم مرگ می بیند. (علی، ۱۹۷۸: ۱۶۹) اما نکته قابل ملاحظه این است که تفکراتش درباره ی مرگ شدیداً تحت تأثیر زندگی خصوصی اش است.

فقر، گرسنگی و محرومیت که از پدیده های رایج زندگی اجتماعی عربی بعد از جنگ جهانی بوده حس بدبینی را در روح سیاب تقویت کرد و باعث شد او با نگاهی آمیخته با نگرانی و هراس به جهان بنگرد؛ به علاوه نابسامانی زندگی شخصی اش در مبارزه های سیاسی و فرار و آوارگی حاصل از آن، اضطراب های خاص دوران جوانی، حال و هوای شعر رمانتیک ها از عواملی هستند که در پرورش روح سنت شکن او مؤثر بودند و باعث شدند که او موضوع مرگ را در رأس تخیلات خود قرار دهد. (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۰۲) از آنجائی که مرگ، روح و عنصر اساسی اشعار سیّاب است و با تصاویر شاعرانه ی او پیوستگی و ارتباطی ناگسستنی دارد و بدون تعریف و شناخت آن نمی توان درباره ی رموز و مضامین شعری او سخن گفت؛ لذا پژوهشگر در این مقاله بر آن است که مرگ را در اشعار سیّاب در مراحل مختلف ادبی او از جمله: رمانتیک، واقع گرایی و درونگرایی مورد بررسی قرار دهد.

۱. مرحله ی رمانتیکی:

این مرحله از زندگی سیاب از سال ۱۹۴۳-۱۹۴۸ را شامل می شود. سیاب شاعری است که در بیشتر قصاید خود از مرگ، اندوه و مصائب اجتماعی سخن می گوید. شاید تراژدی زندگی سیاب در حادثه مرگ مادر در دوران خردسالی وی نهفته باشد. با ازدواج دوباره ی پدر نیز احساس تنهایی از همان زمان در روح ظریف و حساس شاعر پرورش یافت. این احساس زمانی به اوج رسید که سیاب روستای محبوب خود یعنی جیکور را ترک کرد و به سوی شهر مهاجرت کرد. (خلیل جحا، ۱-۵) به طور کلی شاعر در آن دوره از غم و اندوه و احساس غربت رنج می برد که در گرایش او به شعر رمانتیکی تاثیر بسزایی داشت.

سیاب از جمله شاعران معاصر است که احساس مرگ او را به وادی غم و اندوه سوق می دهد و در اشعارش از احساسات دردناکش که برخاسته از آن است سخن می گوید. چنین رویکردی در شعرش ما را با شاعری مواجه می کند که همه ی تصاویر و مضامین را در حیطه ی وجود، انسان و تمدن ترسیم می نماید و اندوه ناشی از حوادث مرتبط با آنها را در اشعارش انعکاس می دهد. به ویژه در آثار آغازینش «أزهار ذابله» و «أزهار و اساطیر» شاهد نوعی اندوه رمانتیکی هستیم که در نتیجه تفکر ذاتی شاعر و بررسی روابط آن با وجود، حاصل شده است. چنان که به خود می گوید: «چیزی جز اندوه و رنج از زمان (زندگی) ندیده ام.» (به نقل از: الورقی، ۱۹۸۴: ۲۷۳) او از شب، ماه و خورشید و به عبارتی از پدیده های اطرافش خاصیتی متفاوت تر از افول و نابودی نمی بیند و به همین علت به سهم کم خود از روزگار می تواند امید ببیند و نه بیش از آن به دنبال چنین احساسی عناصر بدبختی زندگی که از آغاز خود را به سیاب نشان می دهد، می آید. (همان: ۲۷۳) به نظر می رسد می توان ضعف جسمانی، وفات مادر و مادرزیرگ و حوادث تلخی که به تناوب در زندگی شاعر دیده می شود از جمله این عناصر برشمرد.

سیاب از ابتدا تا پایان تلخ و آشفته اش با مقوله ی مرگ در ارتباط بوده است. مجموعه ی «أزهار و اساطیر» بیان کننده ی عقیده ی سیاب درباره ی انسان است که از تصورات ذاتی خود طرد شده و به دنبال ذات خود در گذرگاه رابطه با هستی است؛ علاوه بر این بیان گر این نکته نیز است که چگونه این تصورات از احساسی آشفته درباره ی مرگ آکنده گشته است که همچون سرنوشتی غیر معقول و غیر محتمل به نظر می رسد. چنان که با حسرت می گوید:

وا حسرتا!؟ كذا أموتُ؟ كما يجفُّ ندى الصباح؟ / ما كادَ يلمعُ بينَ أفوافِ الزنايقِ والأقياحي،

(السياب؛ ۱۹۷۴م: ۴۲/۱)

سیاب مرگ را مخاطب قرار می دهد و او را به عنوان خدای ترس و تاریکی دهشتناک صدا می زند و می گوید : « امروز می آیی ، چه کسی تو را دعوت کرده است » و سپس به خود می پردازد و می گوید : « ای سنگدل من تو را دعوت نکرده ام تا مرا از عشق ورزیدن به زندگی محروم کنی ، رهایم کن تا در سایه ی لبخند زندگی هرچند کوتاه بیاسایم. »

یا موتُ ... یا ربَّ المخاوفِ ، والدیامیسِ الضریرةِ / الیومَ تَأْتی؟! مَنْ دَعَاكَ؟ وَ مَنْ أَرَادَكَ أَنْ تَزورَهُ؟
أنا ما دَعَوْتُكَ أُیُّهَا القاسی فَتَحَرَّمْنی هواها/ دَعْنی أَعیشُ علی ابتسامتِها و إن کانتَ قَصیرَةً

(همان: ۴۵/۱)

۱-۱. درگیری بین نیروی عشق و مرگ :

یکی از گرایش‌های رمانتیک در اشعار سیاب توجه او به زن بود شعر او از نظر فنی در سطح بالایی نبود و قسمت بیشتر آن غزل بود و خود شاعر هم کاملاً از گرایش‌های سیاسی دور بود. (بیضون، ۱۹۹۱: ۳۵ و ۳۶) سیاب به خاطر ناکامی در عشقهای متعددش بین عشق و مرگ پیوند ایجاد کرد و توانست اندوه خود را در قالب اشعار رمانتیک بیان کند.

دیوان «أساطیر» محصول آخرین سال حضور سیاب در مرکز تربیت معلّم (۱۹۴۷ - ۱۹۴۸) می باشد این دیوان بیانگر سلطه ی قدرتمند رمانتیسم بر ذهن شاعر است و آنچنان که دکتر احسان عباس می گوید : « پلی است که در آن دو امر درگیر، باهم ارتباط برقرار می کند . » (عباس ، ۱۹۹۲ : ۹۵) در اشعار سیاب اولین تصویر دوگانه ای که حاصل حاکمیت فضای رمانتیسم است، تصویر درگیری بین قدرت عشق و مرگ است . بنابراین در این مجموعه ها با شاعری روبرو می شویم که از ابهت عشق یا از درد ناشی از فقدانش سخن می گوید. او از مرگی که بین او و عشق جدایی می افکند به شدت در هراس است و از آن می گریزد .

سیاب به عنوان انسانی که شاهد درگیری دو قدرت عشق و مرگ است و خود در مرکز این گیرودار واقع شده است همواره تلاش می کند تا خود را از هر دوی آنها رهایی بخشد و به همین علت ، این درهم آمیختن او را وادار می کند که تصویری ترکیبی ارائه دهد . او هرگاه از عشق فرار می کند و می گوید : « سأمضی » احساس می کند که ایستاده و قادر به حرکت کردن نیست ؛ بنابراین همانگونه که در قصیده «سأمضی» ترسیم می شود او خود بنده ای در بند است که چشم هایش راهی جز عشق را نمی بیند تا از آن فرار کند، زیرا غیر از این راه همه جا را تاریکی فرا گرفته است. او خواسته یا ناخواسته در زنجیر این سرنوشت گرفتار شده است و با

چشمانی اشک بار راهی جز ایستادن و قرار گرفتن در این مسیر ندارد. او احساس می کند برای چنین شرایطی آفریده شده و یا اینکه موقعیت شکل گرفته است تا صرفاً او را در خود بگیرد

إِنِّي لَغَيْرِكَ .. بِيَدِ أَنْكَ سَوْفَ تَبْقَى ، لَنْ تَسِيرَ ! / قَدَمَاكَ سُمِّرَتَا فَمَا تَتَحَرَّكَانِ ؛ وَ مُقْلَتَاكَ / لَا تُبْصِرَانِ
سوی طریقی ، اَيُّهَا الْعَبْدُ الْاَسِيرُ !؟ / « - اَنَا سَوْفَ اَمْضَى فَاتْرَكِيْنِي : سَوْفَ اَلْقَاهَا هُنَاكَ عِنْدَ السَّرَابِ »
(السِّيَاب ؛ ۱۹۷۴ : ۲۸/۱)

تصاویر موجود در « آزهار و اساطیر » عمدتاً در برگیرنده ی امور متضاد است ؛ یعنی ما شاهد یک سلسله از مفاهیم و مقوله های درگیر باهم هستیم ؛ تصویر انسانی که رونده و ساکن است ، بادبانی که بر افراشته و به زیر کشیده شده است ، پنجره ای که روشنایی به همراه دارد یا شکل دهنده ای سیاهی و تاریکی است :

شِرَاعٌ خِلَالَ التَّحَايَا يَذُوبُ / وَ كَفُّ تَلُّوحُ ، يَا لِلْعَذَابِ !

(همان : ۳۶/۱)

در این دیوان هر چیزی ذوب می شود بادبان ، ترانه ها ، زمستان ، ابر ، پاهای رفتن ، افق ، چراغ ها ، این ذوب شدن ها بر متلاشی شدن دلالت دارند و در نهایت در یک سطح ، دو طرف درگیر در فضای رماتیک باهم جمع می شوند . (عباس ؛ ۱۹۹۲ م : ۹۶) چنانکه می گوید:

وَ شِرَاعٌ يَتَوَارَى ، وَ « اِتَّبِعِيْنِي » / ضَوْأُ الشَّطَّانِ مِصْبَاحُ كَيْبٍ ... فِي سَفِيْنَةٍ /
وَ اِخْتَفَى فِي ظِلْمَةِ اللَّيْلِ قَلِيْلًا قَلِيْلًا

(السِّيَاب ، ۱۹۷۴ : ۴۱/۱)

سیاب در مجموعه « آزهار و اساطیر » و در طرح موضوع درگیری بین دنیای عشق و دنیای مرگ از فرم شعری هم به طرز زیرکانه ای برای تداعی این مفاهیم بهره جسته است به نظر می رسد او تعمداً دو فرم متفاوت را در یک مجموعه گرد آورده است .

دکتر احسان عباس درباره ی « آزهار و اساطیر » نکته ای را بیان می کند که می توان نظر مطرح شده را با استناد به آن عقیده ، منطقی و علمی جلوه داد . او معتقد است « زمانی که سیاب این دیوان را به نظم درآورد خود در دو فضای ذهنی درگیر بود؛ از طرفی او یک مبارز بود که به خاطر اهداف مردمش تلاش می کرد و از طرف دیگر در دنیای درونی اش متحمل دردهای ناشی از عشق نافرجامش بود. بنابراین هرگاه تلاش می کرد تا خط فاصل این دو فضا را از بین ببرد بطور مشخص ناکام می ماند. » او می گوید : « پیوند دو مضمون عشق و مرگ در شعرهای این دیوان کاملاً مشخص است. زیرا از یک طرف ما با شاعری مواجه هستیم که در برابر مرگ از خود بردباری نشان می دهد ، صدای مادر که او را فرا می خواند ، می شنود اما در رفتن و اجابت

درنگ می کند. او از اینکه خود باید برود ولی طغیان گران می مانند تا خون بی گناهان را بریزند و از این که خود می رود و چشم طغیان گران از آتش گرفتن خانه ی مردم و شعله ور شدن آتش جنگ درخشش می یابد دچار تأسف می شود.» (عباس، ۱۹۹۲: ۹۹) سیاب چنین می گوید :

سَوْفَ أَمْضِي ... وَ مَا زَالَ تَحْتَ السَّمَاءِ / مُسْتَبَدُونَ يَسْتَنْزِفُونَ الدَّمَاءَ ، / سَوْفَ أَمْضِي وَ تَبْقَى عِيونُ الطُّغَاةِ
تَسْتَمِدُّ الْبَرِيقَ / مِنْ جُدَى كُلِّ بَيْتٍ حَرِيقٍ / وَ التَّمَاعِ الْحَرَابِ / فِي الصَّحَارَى ، وَ مِنْ أَعْيُنِ الْجَائِعِينَ ،
(السِّيَاب ؛ ۱۹۷۴ م : ۱ / ۶۹ و ۶۸)

ما با شاعری مواجه هستیم که عاشق است و در پردازش عشقش سخن به مبالغه می کشاند چنانکه در قصیده ی « إلى الحسناء الكوخ » فضا به گونه ای شکل می گیرد که اگر شاعر اشاره ای در اجابت عشقش دریافت کند تمام کینه های که از زورگویان در سینه دارد به فراموشی می سپارد و حتی ستم های که در حق مردم شده ، نادیده می انگارد. (مفید قمیحه ؛ ۱۹۸۱ م : ۹۹)

۲. مرحله ی واقع گرایی:

این مرحله از زندگی سیاب از سال ۱۹۴۹ م - ۱۹۶۰ م را شامل می شود. سیاب درباره ی ادبیات واقعی می گوید : « هرکسی را که بتوان شاعر نامید می توان واقعی نیز نامید؛ زیرا ادبیات جاودان آن است که مبارزه ی بشریت را با شر به معنای عام ترسیم کند. شری که گریبانگیر بشر امروزی است در واقع همان استعمار و جیره خواران آن می باشند. » (به نقل از: عباس، ۱۹۹۲: ۱۷۶)

سیاب از ابتدای زندگی از مرگ می هراسد و همچون انسانی که راه را گم کرده است از لابه لای احساسات ترس از آن را بیان می کند لذا خواسته یا ناخواسته به وادی درگیری بین مرگ و زندگی کشیده می شود او در طی تلاش هایش برای متصل شدن به چشمه ی زندگی و غوطه ور شدن در آن ، سعی می کند به ارتباط جمعی گرایش یابد. این مرحله از زندگی ادبی سیاب با گرایش وی به حزب کمونیست همزمان بود. وی هنگامی که به حزب کمونیست پیوست با آزار و اذیت و آوارگی غیرقابل تصویری روبرو شد این تجربه تأثیر زیادی بر او گذاشت به نحوی که احساس مصیبت و اندوه فردی اش به احساس نگرانی اجتماعی تحول یافت. مفهوم مرگ تا قبل از آن در نزد سیاب در مرگ خود و یا مادرش خلاصه می شد ولی اکنون مرگ را عموماً در مرگ دیگران مشاهده می کرد. در گذشته رهایی اش را در تنهایی می دید اما اکنون رهایی اش را در رهایی دیگران می جست . او اکنون متوجه شده بود که مصیبت هایش تنها آلام شخص او نیست بلکه دردهای عمومی ملت است . او از آزادی اراده ی انسان و قدرت آن در جهت تغییر شرایط و انقلاب استفاده می کند و بدین ترتیب

خود را به دنیای جمع نزدیک می کند تا تقابلی با مرگ داشته باشد و در متن زندگی قرار گیرد. (الورقی؛ ۱۹۸۴م: ۲۹۶)

سیّاب در این مرحله همراه کمونیست های عراق بر ضد توطئه های استعماری مبارزه می کرد. در همین دوره به دلیل فقدان آزادی بیان در کشورهای عربی بود که او به سمت اسطوره و رمز روی آورد؛ چرا که از شفاف گویی و آشکارا نامیدن اشیاء، اشخاص و موضوعات به شدت هراس داشت؛ ناچار در اسطوره ها و نمادها، زبان بیانی ویژه ای برای اظهار شکایت و انزجار خود از اوضاع سیاسی و اجتماعی رایج، یافته بود؛ تا بدین وسیله به امید یک رستاخیز دوباره که نماد آن را «تموز»^(۲) الهه باروری شکل می داد، بنشیند. (خلیل جحا: ۵-۱) او در اشعار این دوره سخن از قضایای اجتماعی را به قصیده ی عربی باز گرداند که به فراموشی سپرده شده بود. قصیده ی «أنشودة المطر» در دیوانی به همین نام بهترین نمونه درباره ی پایبندی شاعر به قضایای مردم عراق می باشد. در این قصیده وحدت شاعر با وطن و همدردی در قبال گرسنگی، فقر و محرومیت ملت عراق نمود می یابد، چنان که می گوید:

أَكَادُ أَسْمَعُ الْعِرَاقَ يُذْخِرُ الرَّعْدُ / وَيُخْزِنُ الْبُرُوقُ فِي السَّهُولِ وَالْجِبَالِ / حَتَّى إِذَا مَا فَضَّ عَنْهَا خْتَمَهَا الرَّجَالُ
لَمْ تَتَرَكَ الرِّيحُ مِنْ ثَمُودَ / فِي الْوَادِ مِنْ أَثَرِ
(السیّاب؛ ۱۹۷۴م: ۴۷۷/۱)

۱-۲. رستاخیز بعد از مرگ :

مرگ از نگاه سیّاب همواره پدیده ای بیهوده و منفور نیست، بلکه گاهی شاعر برای رهایی از درد و رنج ها به آن گرایش می یابد و آن را موجب باز گرداندن زندگی به ساکنان گرسنه و ستمدیده ی زمین می داند. سیّاب در مرحله واقع گرائی از تسلیم و تعظیم در برابر مرگ سر باز می زد و به رستاخیز و جاودانگی ایمان داشت. عقیده ی سیّاب درباره ی رستاخیز بعد از مرگ بیانگر پیروزی انسان بعد از تحمل مشقات است و شاعر در تعدادی از اشعار خود به این امر توجه دارد از جمله ی آنها عبارتند از: «رسالة من مقبرة»، «فی المغرب العربی»، «النهر و الموت» و «مسیح بعد الصلب». شاعر با گرایش به رستاخیز تلاش می کند تا صدمه ای را که یک انسان از مرگ متحمل می شود تخفیف دهد. اما سیّاب فقط به این مسئله اکتفا نمی کند، بلکه در شکلی دیگر مرگ را به عنوان مظهر نمو و فزونی قرار می دهد تا از آن وسیله ای برای تداوم زندگی بسازد و بدین ترتیب مرگ با کمک اندیشه رستاخیز و نو به نو شدن شکلی مقبول و پسندیده به خود می گیرد. او در— «المسیح بعد الصلب» قربانی شدن و فداکاری را باعث اعاده ی زندگی معرفی می کند که اگر چه در حفره ای

دفن می شود اما به زودی شکوفا خواهد شد. بنابراین مرگ برای شاعر به مثابه ی تولدی دوباره و بذری است که شور انقلاب را در جان ها شکل می دهد و تبدیل به پدیده ای زندگی بخش برای همه ی انسان ها می شود و یا اینکه با مرگش چون خونی در رگ ها و قلب مردم به جریان می افتد :

كَمْ حَيَاةٍ سَاحِيَا : فَفِي كُلِّ حُفْرَةٍ / صِرْتُ مُسْتَقْبَلًا ، صِرْتُ بَذْرَةً /
صِرْتُ جَيْلًا مِنَ النَّاسِ : فِي كُلِّ قَلْبٍ دَمِي / قَطْرَةٌ مِنْهُ أَوْ بَعْضُ قَطْرَةٍ

(همان، ۱۹۷۴م : ۴۵۹/۱)

اندیشه فداکاری در ذهن سیاب چنان به رشد و کمال می رسد که جهان او به جهانی دیگر تبدیل می شود؛ جهان انقلاب علیه طبیعت و واقعیت تلخ . در این جهان، انسان هر شکل از اشکال بندگی و ذلت را رد می کند؛ دست به سلاح می برد تا بر هر چیزی که به ستم بر او حکم می راند چیره شود و اراده ی خود را بر آن تحمیل کند، چنان که به صراحت می گوید که دوست دارد همدوش مبارزان قیام کند و در خون خویش بغلطد تا بلکه سختی های انسان معاصرش را مرتفع کند و زندگی توأم با آزادی را به آنها هدیه نماید :

أَوْدُ لَوْ عَدَوْتُ أَعْضَدَ الْمُكَافِحِينَ / أَشَدَّ قَبْضَتِي ثُمَّ اصْفَعُ الْقَدَرَ / أَوْدُ لَوْ غَرَقْتُ فِي دَمِي إِلَى الْقَرَارِ /
لَا حَمَلَ الْعَبَاءَ مَعَ الْبَشَرِ / وَأَبْعَثَ الْحَيَاةَ ، إِنَّ مَوْتِي انتصار!

(همان : ۴۵۶/۱)

به اعتقاد سیاب رستاخیز انسان بعد از مرگ بزرگترین پیروزی بر نیستی و فناست؛ زیرا آدمی هنگامی که از نو زنده و برانگیخته می شود صفتی از اوصاف الهی را کسب می کند که همان جاودانگی است و این رستاخیز، رستاخیزی بعد از مرگ سیاسی و اجتماعی است؛ چنین قیامی سرانجام به زندگی مجدد ملتها منجر خواهد شد که سرشار از غنا و حاصلخیزی است (رجائی، ۱۳۸۱: ۸۷)

گاهی سیاب دو مفهوم متضاد مرگ را با هم بر باران حمل می کند اما اغلب باران در شعر او به مفهوم اصل و منشأ حیات است در این مقصود سمبولیک ، شاعر با تقدیم قربانی های انسانی برای مرتفع شدن خشکسالی و قحطی و درخواست نزول باران نظر دارد . اولین تفکر را که جز با قربانی دادن باران نمی بارد به همه ی زمان ها سرایت می دهد و فدا شدن را برای بدست آوردن زندگی نو و رستاخیز انسان ضروری می بیند . گویا شاعر می خواهد بگوید که آزادی و رهایی انسان از قید اسارت و سلطه آسان حاصل نمی شود بلکه نیازمند فدیة دادن است . (علی ؛ ۱۹۷۸م : ۹۰) چنانکه می گوید:

جَاءَ زَمَانٌ كَانَ فِيهِ الْبَشَرُ / يَفْدُونَ مِنْ ابْنَائِهِمْ لِلْحَجْرِ /

يا ربّ عطشى نحنُ ، هاتِ « المَطْرَ » / روّ العطاشى منه، روّ الشجرُ

(السّيّاب ؛ ۱۹۷۴م : ۳۳۸/۱)

از نظر سیّاب مرگ فداشدن به خاطر تغییر است و او نه تنها از آن گریزان نیست بلکه فرا رسیدن زمانش را آرزو می کند و خوشبختی خود و دیگران را در آن جست و جو می کند ، بنابراین آرزو می کند تا به سوی مرگ روان شود بلکه با مرگش تولدی دوباره نصیبش بشود :

و يا لَيْتَنِي مُتُّ . إِنَّ السَّعِيدَ / مَنْ اطَّرَحَ العَبَاءَ عَنْ ظَهْرِهِ / و سار إلى قبره / لِيُولَدَ فِي مَوْتِهِ مِنْ جَدِيدٍ !

(همان : ۶۹۷/۱)

۳. مرحله ی درونگرایی:

این مرحله ی پایانی از زندگی سیّاب است که از اوائل دهه ی شصت سال ۱۹۶۱م آغاز گشته و تا زمان مرگش یعنی تا سال ۱۹۶۴م ادامه داشت و در این مرحله شبح مرگ بر او سایه افکنده بود که نتیجه آن بیماری بود که در پایان زندگی اش او را رنج میداد و اندوه های خود را در قصایدی در دو دیوانش ذکر می کند . (الدقاق و دیگران ، بی تا: ۳۴۳) زیباترین قصاید شاعر مربوط به همین دوره می باشد وی در این دوره به قلّه های بلند شعر و ادبیات صعود کرد . از نظر کمی قصاید این دوره چنان زیاد است که در طول عمر خود قادر به نوشتن آن مقدار نبود.

به جرأت می توان گفت سیّاب در روزهای پایانی عمر زمانی که مرگ را در نزدیکی خود احساس میکرد به شعر ذاتی یا وجدانی روی آورد . او در اشعار این دوره از گذشته ی پردرد و رنج سخن می گوید و احساسی را به تصویر می کشد که مرگ و تمام شدن را در گوش وی زمزمه می کند چنانکه می گوید :

أهكذا السنونَ تذهبُ / أهكذا الحياءُ تنضبُ ؟

أحسُّ أننى أذوبُ ، أتعبُ / أموتُ كالشجرِ .

(السّيّاب ؛ ۱۹۷۴م : ۱۴۸/۱)

این شاعر در قصاید این دوره ، در کارزار با مرگ تنها و بی کس است؛ زیرا مرگ سرنوشت حتمی اوست و گریزی از آن نیست. از این رو همه ی توان خود را به کار گرفت تا بنویسد، قبل از آنکه مرگ او را اسیر کند :

لَاكْتُبُ قَبْلَ مَوْتِي ، أَوْ جُنُونِي ، أَوْ ضُمُورِ يَدِي مِنَ الْأَعْيَاءِ

(همان : ۱۱۵/۱)

با توجه به ویژگی های جسمی و روحی شاعر، گویا حدس و گمانی به شاعر می گوید که او زمانی طولانی نخواهد زیست و بدین ترتیب او با اندیشه ی مرگ، زندگی می کند و توانایی برخورداری از خوشی های زندگی را ندارد؛ چنان که می گوید :

سَهْرَتٌ لِأَتْنِي أَدْرِي / بَأْنِي لَنْ أَقْبِلَ ذَاتَ يَوْمٍ وَجَنَّةَ الْفَجْرِ /

سَيُقْبَلُ مُطْلَقًا فِي كُلِّ عَشِيٍّ نِعْمَةً وَجَنَاحٍ / وَ سَوْفَ أَكُونُ فِي قَبْرِ

(همان : ۲۱۶/۱)

اندیشه مرگ و نفوذ آن در ذهن شاعر باعث می شود که او چندان به زمان آینده متمایل نباشد زیرا می داند به زودی در گور قرار خواهد گرفت :

أَنَا الْمَاضِي الَّذِي سَدَّوْا عَلَيْهِ الْبَابَ ، فَالْأُلُوحُ / غَدَى وَ الْحَاضِرُ الْبَاقِي

(همان : ۲۱۲/۱)

در شعر « فی غایة الظلام » شاعر بعد از اینکه در بیمارستان های مختلف برای علاج مراجعه می کند و از درمان ناامید می گردد. خستگی خود را از زندگی بیان می کند و آرزوی مرگ می کند تا بلکه به وسیله ی مرگ بتواند از رنج و عذاب ناشی از بیماری رهایی یابد لذا به صراحت می گوید که به غایت زندگی که همان بی نیازی است رسیده است و از خدای خویش می خواهد که مرگ را برساند. او با درماندگی کامل، خود را چون کشتی درهم شکسته که بروی آب بی اراده مانده است به تصویر می کشد لذا آرزو می کند به استراحت ابدی برسد :

أَلَيْسَ يَكْفِي أَيْهَا الْآلَهُ / أَنْ الْغِنَاءَ غَايَةَ الْحَيَاةِ / فَتُصْبَغُ الْحَيَاةَ بِالْقَتَامِ ؟ / تُحِيلُنِي ، بَلَا رَدَى ، حُطَامَ :

سَفِينَةً كَسِيرَةً تَطْفُو عَلَى الْمِيَاهِ ؟ / هَاتِ الرَّدَى ، أُرِيدُ أَنْ أَنَامَ / بَيْنَ قُبُورِ أَهْلِ الْمَبْعَثَةِ / وَرَاءَ لَيْلِ الْمَقْبَرَةِ /

رِصَاصَةَ الرَّحْمَةِ يَا إِلَهَ !

(همان : ۷۰۶/۱)

رویارویی مستقیم شاعر با مرگ در طی بیماری اش سؤالات تند و در عین حال پیچیده ای را به خاطر نیستی بعد از مرگ و خارج شدن از شعور و زندگی در ذهن شاعر به وجود می آورد :

مَاذَا لَوْ أَنَّ الْمَوْتَ لَيْسَ بَعْدَهُ مِنْ صَحْوَةٍ ، /

فَهُوَ ظِلَامٌ عَدَمٌ ، مَا فِيهِ مِنْ حَسٍّ وَ لَا شَعُورٍ !

(همان : ۲۲۰/۱ و ۲۲۱)

و بعد از این سؤالات و دقیقاً با شدت یافتن بیش از پیش بیماری شاعر وارد مرحله ای جدید می شود و مقوله ی مرگ در آن به فلسفه ی ذاتی بدل می گردد. در این مرحله ترانه های ایوبی در ذهن و اندیشه ی شاعر نقش می بندد و او تلاش می کند خود را برای پذیرفتن واقعیت آماده کند و به استقبال مرگ برود. (الورقی، ۱۹۸۴م : ۲۹۷) در قصیده ی « سفر ایوب » بر اساس همین تفکر هر چقدر درد و رنج به طول می انجامد چیزی جز موهبت نخواهد بود و در هر حال حمد و ستایش خدا لازم می گردد. او در چنین موقعیتی به دیدگاهی دست می یابد که بر اساس آن تاریکی نیز همچون روشنی عطیه ای الهی است پس مرگ نیز همچون زندگی باید به عنوان هدیه ای الهی قلمداد گردد :

لَكَ الْحَمْدُ مَهْمَا اسْتَطَالَ الْبَلَاءُ / وَ مَهْمَا اسْتَبَدَّ الْأَلَمُ / لَكَ الْحَمْدُ ، إِنَّ الرِّزَايَا عَطَاءٌ
وَ إِنَّ الْمَصِيبَاتَ بَعْضُ الْكِرَمِ / أَلَمْ تُعْطِنِي أَنْتَ هَذَا الظَّلَامَ / وَ أَعْطَيْتَنِي أَنْتَ هَذَا السَّحَرَ؟

(السیاب ؛ ۱۹۷۴م : ۲۴۸/۱)

شاعر در این مرحله همچون ایوب با دردهایش زندگی می کند ، بنابراین همه ی دشواری ها ، رنج ها و زخم ها چیزی جز نعمتی از جانب پروردگار نیست چنان که می گوید :

وَ لَكِنَّ أَيْوَبَ إِنْ صَاحَ صَاحَ : / لَكَ الْحَمْدُ ، إِنَّ الرِّزَايَا نَدَى /
وَ إِنَّ الْجِرَاحَ هَدَايَا الْحَبِيبِ / أَضْمُ إِلَى الصَّدْرِ بِأَقَاتِهَا

(همان : ۲۴۹/۱)

سیاب در این مرحله منتظر معجزه است اما وقتی انتظارش به طول می انجامد ، شکایتش بالا می گیرد و فریاد بر می آورد. او از ناتوانی خود در برابر مرگ شکایت می کند و سخت تر از آن از فقری می نالد که در غربت گریبانگیرش شده است. لذا با صراحت می گوید:

يَا رَبَّ أَيْوَبَ قَدْ أَعْيَا بِهِ الدَّاءُ / فِي غَرْبَةٍ دُونَ مَا لَمْ يَلَا سَكَنٍ ، / يَدْعُوكَ فِي الدُّجَنِ
يَدْعُوكَ فِي ظِلْمَاتِ الْمَوْتِ : أَعْبَاءُ / نَادَا الْفُؤَادَ بِهَا ، فَاِرْحَمْهُ إِنَّ هَتْفًا

(همان : ۲۵۷/۱)

هنگامی که سیاب به طور ذاتی به مرگ می پردازد و آن را در مرحله ی پایانی از نزدیک احساس می کند رابطه اش با مرگ به تسلیم و اقرار و تلاش در جهت راضی نمودن خود به قبول آن و به طور کلی پذیرفتنش به عنوان نهایی که از آن گریزی نیست، می انجامد. چنین رویکردی را در برخی از قصاید دیوان «إقبال»

و «شناسیل ابنه الجلبی» می توان ملاحظه کرد که بیان کننده ی تسلیم شدن غم انگیز شاعر در برابر مرگ است. این تسلیم مطلق در برابر مرگ باعث می شود که شاعر در هر قصیده از قصاید این دوره با زندگی وداع کند و با ژرف نگری بیشتری به عمق فاجعه ای که فرا رویش قرار دارد تأکید کند تا جایی که هرکس شعر این دوره را بخواند عمق درد و رنج و عذابش را احساس می کند و به این نتیجه می رسد که نبض قصاید سیاب فقط بر محور مرگ می تپد. و در پی آن، تلاش شاعر در پی اقناع کردن خود برای پذیرش مرگ نیز در این مرحله خود نمایی می کند :

سَأخَذُ دَرَبِي فِي الْوَهْمِ / وَأَسِيرُ فَتَلْقَانِي أُمِّي .

(همان : ۶۱۰/۱)

یا اینکه می گوید :

وَلَكِنِّي مُتٌ ... وَاحْسَرَتَاهُ !

(همان : ۷۰۰/۱)

تصور مرگ در مراحل پایانی بیماری بیش از هر دوره ای فضای ذهنی شاعر را اشغال می کند؛ وحشتش افزون می گردد و حالت دائمی به خود می گیرد به گونه ای که سراسر وجودش را فرا می گیرد. در قصیده ی « فی غابة الظلام » به واژه های از قبیل الحریق، الجمر، سقر، القبور، الرهيبه و الجمجمة برخورد می کنیم، که همه ی آنها عذاب، رعب و ترس را بیان می کند. سیاب چشم های خود را پاره های آتش دوزخی می داند که جنگل تاریکی را به آتش می کشد و سپس قبرها را به تصویر می کشد که استخوان های مردگان در آن به درد آمده اند :

عَيْنَايَ تُحْرِقَانِ غَابَةَ الظَّلَامِ / بِجُمْرَتَيْهِمَا اللَّتَيْنِ مِنْهُمَا سَقْرٌ، / وَيَفْتَحُ السَّهْرُ / مِغَالِقَ الْغُيُوبِ لِي ... فَلَا أَنَامُ .

وَأَسْبِرُ الْأَرْضَ إِلَى قَرَارِهَا السَّحِيقِ / أَلَمَّ فِي قُبُورِهَا الْعِظَامُ / فَطَالَعْتَنِي - كَالسَّرَاجِ فِي لُطَى الْحَرِيقِ -

تَكَشِيرَةً رَهِيْبَةً رَهِيْبَةً / تُلِيحُهَا جُمُجْمَتِي الْكَثِيْبَةُ

(همان : ۷۰۴/۱)

سیاب قبل از آنکه بمیرد ده ها بار در شعرهایش می میرد. او هردفعه که آرزوی شفا یافتن می کند با واقعیت تلخ مرگ مواجه می شود و این ناکامی او را به شدت عذاب می دهد .

نتیجه گیری:

- نگارنده این پژوهش، مرگ را در اشعار سیّاب در سه مرحله رمانتیکی، واقع گرائی و درونگرائی مورد بررسی قرار داده و نتایجی را که از این پژوهش حاصل شده به شرح ذیل می باشد:
- در مرحله ی رمانتیکی، سیّاب به خاطر مرگ مادر و مادر بزرگش ، ناکامی در عشق و محرومیت مرگ را به صورت سرنوشتی غیرمعقول ترسیم می کند و از آن هراس دارد.
 - در مرحله ی واقع گرائی، مرگ در نظر سیّاب دارای مفهومی اجتماعی است. اشعار او در این دوره دارای حرکتی جدل گونه بین مرگ و زندگی است که تماما به رستاخیز اشاره دارد؛ چراکه او احساس می کند هیچ چیز سوای آن او را در مواجهه با مرگ یاری نمی کند.
 - در مرحله درونگرائی، سیّاب به خاطر بیماری به همزیستی با مرگ می پردازد و رابطه اش با مرگ به تسلیم در برابر آن و به طور کلی پذیرفتنش به عنوان نهائیتی که از آن گریزی نیست، می انجامد و بیشتر سروده هایش راجع به مرگ مربوط به این دوره است.

- (۱) بدرشاكرسياب (۱۹۲۶-۱۹۶۴) در روستای جيكور از توابع بصره در جنوب عراق متولد شد. در دانشسرای عالی بغداد نخست رشته ی ادبیات عرب و سپس ادبیات انگلیسی را برگزید. همزمان به فعالیت های سیاسی پرداخت و به عضویت حزب کمونیست عراق درآمد. سرانجام بر اثر بیماری در سن سی و هشت سالگی درگذشت. یکی از دفترهای شعری او «أنشودة المطر» است. (اسوار، ۱۳۸۱: ۱۲۹)
- (۲) تموز، الهه ی باروری و نعمت بابلیان قدیم و محبوب ایشتار است که گراز او را کشت و سپس در بهار او را به زندگی بازگردانید و خاطره ی او در ماه هفتم تقویم سریانی هر سال تکرار می شود. رمز مرگ و زندگی در زراعت و آبادی زمین است و آن را با ادونیس یونانی و فینیقی می توان یکی دانست. (عباس، ۱۳۸۴: ۱۹۴)

منابع و مأخذ

- ۱- اسوار، موسی: *از سرود باران تا مزامیر گل سرخ پیشگامان شعر امروز عرب*، ج ۱، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۲- بیضون، حیدر توفیق: *بدرشاکر السیاب رائد الشعر العربی الحدیث*، ج ۱ دارالکتب العلمیة بیروت، ۱۹۹۱م.
- ۳- خلیل جحا، میخائیل: *بدرشاکر السیاب*، ترجمه محمد دلپسند، نشریه عصر پنجشنبه، شماره ۴۴
- ۴- الدقاق، عمر، محمد نجیب التعاوی، مراد عبدالرحمن مبروک: *تطور الشعر الحدیث و المعاصر، القاهرة،* مكتبة الثقافة الدينية، بی تا
- ۵ - رجائی، نجمه: *اسطوره های رهایی تحلیل روانشناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر*، انتشارات مشهد، ۱۳۸۱ش.
- ۶ - السیاب، بدرشاکر: *دیوان بدرشاکر السیاب*، به قلم ناجی علوش، بیروت، دارالعودة، ۱۹۷۴م.
- ۷- عباس، احسان: *بدرشاکر السیاب دراسة فی حیاتہ و شعره*، ج ۱، بیروت، الموسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۹۲م.
- ۸ - _____: *رویگردهای شعر معاصر عرب*، ترجمه حبیب الله عباسی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴ش.
- ۹- علی، عبدالرضا: *الاسطوره فی الشعر السیاب*، ج ۱، بیروت، دارالرائد العربی، ۱۹۷۸م.
- ۱۰- مفید قمیحه، محمد: *الاتجاه الانسانی فی الشعر العربی المعاصر*، ج ۱، بیروت، دارالآفاق، ۱۹۸۱م.
- ۱۱- الورقی، سعید: *فی الادب العربی المعاصر*، ج ۱، بیروت، دارالنهضة، ۱۹۸۴م.